

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

جمع بندی مباحث گذشته

بحث ما در مقدار اعتبار عرف در فرآیند استنباط و اجتهاد است که یک فقیه در چه مواردی باید به عرف مراجعه کند یا به تعبیر دیگر عرف در چه مواردی برای فقیه و استنباط احکام مرجعیت دارد.

عرض کردیم در اینجا چند نزاع مهم وجود دارد، یک نزاعش را بررسی کردیم و تقریباً تمام شد و آن اینکه عرف هم در دایره‌ی فهم مفاهیم الفاظ اعتبار دارد و از این جهت در مواردی که بین فهم عرف و لغت یک اختلافی به وجود بیاید فهم عرف رجحان دارد حتی بر آنچه که در کتب لغوی آمده. در موارد اختلاف، فهم عرف رجحان دارد لذا در مفاهیم و مدالیل الفاظ، این الفاظی که در قرآن و روایات آمده را باید ببینیم عرف عام زمان صدور این نصوص چه ارتکازی در میان آنها بوده؟ عرف عام آن زمان از این الفاظ وارده‌ی در این نصوص چه چیزی را می‌فهمیدند همان برای ما معیار در تفسیر این نصوص است.

بعد بیان کردیم علاوه بر مفهوم الفاظ، مرجع در تشخیص مصادیق هم عرف است، عرف باید تشخیص بدهد که آیا این مصداق برای دم هست یا نه؟ این مصداق برای خمر هست یا نه؟ این مصداق چه مفهومی است؟ تطبیق هم مرجعیتش با عرف است و استدلال کسانی که می‌گفتند تطبیق ربطی به عرف ندارد، سه دلیل را مجموعاً ذکر کردیم و مورد مناقشه قرار دادیم و بعد گفتیم مقصود ما از عرف، عرف غیر مسامحی است. وقتی می‌گوئیم رجوع به عرف می‌کنیم مراد ما از عرف، عرف غیر مسامحی است.

فرق بین عرف عام و بنای عقلاء

اینجا اولاً یک فرقی را ذکر کنیم بین عرف عام و بنای عقلاء فرق وجود دارد. بناء عقلا همان است که از آن تعبیر می‌کنیم به سیره‌ی عقلانی. سیره عقلانی توافقی عقلاً بر یک امری است، این ممکن است ارتکازی باشد یا نباشد، اعم است. اگر عقلاً بر یک امری توافق کردند از این توافق عقلاً تعبیر می‌کنیم به سیره‌ی عقلانی یا گاهی اوقات تعبیر می‌شود بناء العرف العام، کلمه‌ی بناء حتماً باید در آن باشد.

سیره‌ی عقلانی نیاز دارد به اینکه شارع امضا کند یا گاهی اوقات بعضی قائل‌اند به اینکه عدم الردع در حجیت سیره‌ی عقلانی کفایت می‌کند.

اما عرف غیر از سیره‌ی عقلاست مثلاً ما در باب حجّیت ظواهر عمده‌ی دلیل برای اینکه هر ظاهری حجّت است سیره‌ی عقلا قرار می‌دهیم می‌گوئیم سیره و بنای عقلا بر اخذ به ظاهر کلام هر متکلمی است. اگر کلامش عام است حمل بر عموم می‌کنند و اگر مطلق است حمل بر اطلاق می‌کنند. سیره‌ی عقلانیّه دلیل بر حجّیت ظهور است اما صغرای این ظهور را عرف روشن می‌کند. اینکه آیا صیغه‌ی «إفعل» ظهور دارد در وجوب این ربطی به سیره‌ی عقلا ندارد و مربوط به ارتکاز و فهم عرف است.

گاهی اوقات آقایان سؤال کردند که خود عرف را یک مقدار برای ما روشن کنید. عرف یعنی عموم مردم بالنسبه به محاوراتشان، فعلاً این را می‌گوئیم. در محاورات یک ارتکازاتی میان مردم وجود دارد از جمله این است که صیغه‌ی «إفعل» ظهور در وجوب دارد «لا تفعل» ظهور در حرمت دارد، این کاری به بنا ندارد و اینطور نیست که بگوئیم عقلا بر این معنا بنا گذاشتند. این لفظ در محاورات توده‌ی مردم و عرف مردم و در ارتکاز اینها چنین ظهوری دارد پس صغرا را عرف درست می‌کند و می‌گوید این صیغه‌ی «إفعل» ظهور در وجوب دارد، کبری را سیره‌ی عقلا درست می‌کند و سیره‌ی عقلا می‌گوید کل ظاهر حجة. پس بین عرف و سیره‌ی عقلا فرق است. البته عرض کردم در کلمات مرحوم محقق نائینی خود نائینی می‌فرماید «قد یعبّر عن السیره العقلانیة بالعرف العام» اما مراد از آن عرف عام در کلام مرحوم نائینی یعنی بناء عملی و توافق عملی عموم عقلا. ما وقتی می‌گوئیم در مفهوم الفاظ عرف ملاک است و در تطبیق هم ملاک است، می‌گوئیم مراد عرف دقیق است.

باز تکرار می‌کنم فرق میان عرف دقیق و عقل این است که عقل با ملاکات و روش خودش به میدان می‌آید، روش عقل برهان است، استدلال است، عقل می‌آید با برهان و استدلال می‌گوید لون الدم دمّ، حالا هر نوع استدلالی باشد! اما عرف، ظرفیت یا اصلاً در قاموس عرف چنین استدلال‌هایی راه ندارد و روش دیگری دارد. عرف می‌گوید من این را دم نمی‌دانم نه اینکه مسامحه کند می‌گوید من حقیقتاً دم نمی‌دانم. عرف می‌گوید یخ آب نیست حقیقتاً، بخار آب نیست حقیقتاً، اما به عقل که مراجعه کنیم استدلال می‌کند می‌گوید: ذرات تشکیل دهنده‌ی این بخار عین آب است، ذرات تشکیل دهنده‌ی این یخ عین آب است اگر چه صور مختلف پیدا کرده است.

یعنی عرف به اختلاف صور اسامی مختلف را می‌آورد اما عقل به اختلاف صور اسامی مختلف را نمی‌آورد، عقل می‌گوید آن هیولای اولی، ماده‌ی اولیه‌اش، ذاتی‌اش را ببینیم چیست؟ اگر هست همان است. به هر صورتی می‌خواهد باشد.

ما وقتی می‌گوئیم عرف دقیق و عرف غیر مسامحی در ذهن نباید مراد از این عرف غیر مسامحی یعنی همان عقل، نه! عرف دقیق باز بین او و بین عقل فرق وجود دارد با همین توضیحی که عرض کردیم.

سؤال:....؟

پاسخ استاد: عرف نیاز به عقل ندارد، آنچه اینجا بیان می‌کنیم این است که ما یک مرجعی داریم به نام نقل در استنباط و اجتهاد، بعد خود این نقل که اصل اعتبار و حجّیتش باید از یک راهی اثبات شود، عرف برای حجّیت هیچ نقشی ندارد. ما در اجتهاد نقل، عقل، عقلا و عرف داریم، این چهار محور. نقل، عقل و عقلا به عنوان دلیل و حجّت برای ما مطرح‌اند اما عرف به عنوان حجّت مطرح نیست. می‌گوئیم کارایی عرف کجاست؟ بالأخره این همه در استدلالات و ... سراغ عرف می‌رویم کجاست؟ یکیش در باب مفاهیم الفاظ است، دوم در باب تطبیقات است، حالا من موارد دیگری را یادداشت کردم که بیان خواهیم کرد حالا اینجا بحث مخلوط نشود، اصلاً آیا اساساً عرف در غیر باب الفاظ این کارایی و مؤثریت را دارد یا نه؟ به نظر ما دارد که بیان خواهیم کرد.

سؤال:....؟

پاسخ استاد: در اینکه آیا یک لفظی، یک تعبیری عنوان قیدیت دارد یا عنوان ظرفیت، مرجع در تشخیص این هم عرف است و این هم یکی از آن موارد است.

اینجا وقتی رسیدیم به بحث تسامح؛ ما هر چه فکر کردیم که آیا تسامح در مفاهیم راه دارد یا نه؟ ولو در کلمات، گاهی اوقات این تعبیر آمده است که «العرف یتسامح فی المفاهیم» اما به نظر من این جمله‌ی غلطی است. اصلاً در مفهوم تسامح معنا ندارد! یک لفظی، یک معنا و مفهومی از نظر ارتکاز عرف دارد، می‌گوئیم این معنای این لفظ است، شما چه معنا را از عرف بگیرید و چه معنا را از لغت بگیرید و چه معنا را از شرع بگیرید، اصلاً تسامح در باب مفاهیم راه ندارد. تسامح در دو جا راه دارد، یکی در صدق است و دیگری در مصداق است و لذا در کلمات مرحوم محقق همدانی، در کلمات مرحوم حاج شیخ محمد تقی محقق آملی در مصباح الهدی تصریح شده به اینکه ما یک تسامح در صدق داریم و یک تسامح در مصداق داریم فقط در این رابطه است اما بگوئیم در یک مفهومی تسامح است، تسامح در مفهوم معنا ندارد، یک لفظ یا یک مفهوم روشن ارتکازی دارد یا ندارد، یا معنای لغوی روشنی دارد یا ندارد. بگوئیم در مفهوم و مدلول این لفظ تسامح وجود دارد این نیست.

دیدگاه مرحوم آملی و محقق همدانی

مرحوم آملی در مصباح الهدی جلد 9 صفحه 469 می‌فرماید: «ولیعلم أن مسامحة العرف فی اطلاق لفظٍ بما له من المفهوم علی شیءٍ تارةً من باب المسامحة فی المصداق» می‌فرماید تسامح عرفی گاهی تسامح در مصداق است، «بأن یرون ما لا یكون مصداقاً لمفهومٍ مصداقاً» تسامح در مصداق یعنی آنچه مصداق یک مفهومی نیست را مصداق قرار می‌دهند «و مع هذه المسامحة یطلقون اللفظ بما له من المفهوم علیه اطلاقاً حقیقیاً» در تسامح مصداقی، اطلاق لفظ بر این مصداق اطلاق حقیقی است، استعمال هم استعمال حقیقی است «و إن كان المنشأ فی اطلاقه هو المسامحة فی المصداق» منشأ در استعمال مسامحه در مصداق است. مثلاً مثالی که اینجا می‌توانیم بزنیم این است که شما می‌روید یک کیلو گندم بخرید، این گندم یک مقدار خاک دارد، مثلاً پنجاه گرم در یک کیلو خاک وجود دارد، عرف اینجا مسامحه‌ی در مصداق می‌کند، یعنی این گندم مخلوط به تراب را گندم می‌گوید و نمی‌گوید تراب، این در فقه آثار زیادی هم دارد.

یک کیلو گندمی که 50 گرم خاک در آن وجود دارد، عرف می‌گوید این یک کیلو گندم است، استعمال گندم در این مورد حقیقی است، ولو مسامحه‌ی در مصداق می‌کند یعنی آنچه لیس عنوان مصداق برای گندم است، یعنی آن 50 گرم خاک را هم می‌گوید گندم است.

بعد می‌فرماید «و أخرى تكون من باب المسامحة فی الصدق» مسامحه‌ی در صدق، این کجاست؟ بعد می‌فرماید «بلا تصرف منه فی المفهوم و هذا الاطلاق لا یكون حینئذٍ حقیقیاً قطعاً بل هو من باب التجوّز و لابدّ من اعمال عناية» مثال می‌زند اینکه اگر کُر که 1200 رتل عراقی است، اگر یک مثقال کمتر شد یا به قول مرحوم آملی به قدر رأس إبرة (قدر سر سوزن) باز عرف می‌گوید این 1200 رتل است. می‌فرماید اینجا تسامح در صدق است.

عین همین مثال را هم مرحوم محقق همدانی دارد و همین مثال رتل را زده است. منتهی این توضیحی که مرحوم آملی داده مرحوم همدانی ندارد. ایشان می‌گوید در مسامحه‌ی در صدق، استعمال دیگر استعمال مجازی می‌شود. شما اگر لفظ کر را بر این آبی که از 1200 رتل یک مقداری کمتر است و عرف او را نادیده می‌گیرد و مسامحه می‌کند اطلاق کردید این استعمال و اطلاق مجازی است و این قرینه می‌خواهد و قرینه‌اش یا به علاقه‌ی ماکان است و یا به علایق سیکون است که یکی از این علایق 25 گانه که مطرح کردند.

بعد ایشان می‌فرماید «هذا باب واضح فی تشخیص موضوع العرفی و التمیّز بین مسامحات العرفیة و بین ما لا عبرة بمسامحاتهم» تمیّز بین آنجایی که از عرف در مسامحاتشان تبعیت می‌شود و بین آنچه از مسامحاتشان تبعیت نمی‌شود یعنی مرحوم آملی در ذیل این مطلب بعد از اینکه می‌گویند تسامح گاهی در مصداق است و گاهی در صدق است.

می‌فرمایند تسامح در مصداق متَّبَع است، تسامح در صدق متَّبَع نیست و مایزش این است که تسامح در مصداق استعمال حقیقی است، الآن عرف حقیقتاً به این می‌گوید یک کیلو گندم، عرف می‌گوید گندمی که یک مقدار مختصری خاک در آن وجود دارد من حقیقتاً به آن گندم می‌گویم، آنجا استعمال را استعمال حقیقی می‌داند، چون استعمال حقیقی است فقط چیزی که مصداق واقعی گندم نبوده (مختصر خاک) آن را هم به این مصداق ملحق کرده و به آن هم گندم می‌گوید. یعنی عرف حقیقتاً می‌گوید این یک کیلو گندم است. در مسئله‌ی گندم عرف می‌گوید استعمال یک کیلو گندم بر این موجود یک استعمال حقیقی است.

همچنین مثالی که مرحوم همدانی زده اطلاق طلا بر طلای غیر خالص. حالا اگر یک طلایی یک مقدار فلز دیگری هم در آن باشد کما اینکه در خیلی از طلاها وجود دارد، باز استعمال ذهب بر این یک استعمال حقیقی است، یعنی عرف مواردی که خودش توجه دارد را به مصادیق حقیقیه ملحق می‌کند. مرحوم آملی می‌فرماید «یتَّبَع العرف فی مسامحاتهم» در مسامحات مصداقیه «و لا یَتَّبَع» در مسامحاتی که مربوط به صدق است، در جایی که استعمال لفظ می‌شود استعمال مجازی، به عرف هم بگوئی این از 1200 رتل کمتر است، می‌گوید من مجازاً به آن 1200 رتل می‌گویم. مسامحة می‌گویم 1200 رتل، این را می‌گویند مسامحه‌ی در صدق، و مرحوم آملی می‌گوید در مسامحه‌ی در صدق ما نظر عرف را متَّبَع نمی‌دانیم.

این بیان مرحوم آملی یک مقداری دلیل آن را هم ذکر می‌کند و در عین حال ضابطه‌ای به ما ارائه می‌دهد و آن اینکه «إذا كانت المسامحة فی المصداق فیَتَّبَع، إذا كانت المسامحة فی الصدق فلا تَتَّبَع» مسامحات عرفیه اگر در جایی که مربوط به مصداق است را می‌پذیریم ولی آنجایی که مربوط به صدق است خواه در باب تهدیدات باشد یا غیر تهدیدات باشد.

دیدگاه مختار در مسأله

سؤال:....؟

پاسخ استاد: حالا می‌خواهیم بگوئیم در تسامحات مصداقیه چون منشأ اصلی تسامح به عقد برمی‌گردد، اگر هم بگوئیم تسامح عرفی، خود همین یک تزوّج است ولی در تسامح در صدق خود عرف منشأ اصلی برای تسامح است.

در تسامح در مصداق، عرف تصرف در مصداق می‌کند، «یجعل ما لیس بمصداق مصداقاً» خاک را می‌گوید گندم است، اما در تسامح در صدق مصداق را عوض نمی‌کند، می‌گوید این 1190 رتل است و کمتر از 1200 رتل است و من هم این مقدار را 1200 نمی‌دانم ولی مجازاً به آن کر می‌گویم و می‌شود تسامح در صدق.

ما وقتی بحث را دنبال کردیم گفتیم وقتی می‌گوئیم مرجع در مفاهیم و تطبیقات عرف است، مراد عرف دقیق است؟ حالا ضابطه می‌دهیم می‌گوئیم ضابطه‌ی عرف دقیق در جایی است که تسامح در مصداق می‌کند نه تسامح در صدق، یعنی ملاک برای اینکه ما از کجا بفهمیم عرف دقیق است می‌گوئیم عرف دقیق یعنی تسامح مواردی که عرف به نظر عقل تسامح است ولی خودش قبول می‌کند مواردی است که از آن تعبیر می‌کنیم به تسامح در مصداق.

تسامح در مصداق را ما می‌پذیریم حالا در فقه ما یک مواردی هست که فقها تسامحات عرفیه را پذیرفته‌اند و ظاهرش این است که تسامح در مصداق هم نیست، یعنی ما در فقه یک مواردی را پیدا می‌کنیم، تسامحی است که فقها پذیرفتند که این تسامح مانعی ندارد. اگر این مواردی که می‌خواهیم بگوئیم از باب تسامح در مصداق باشد بحث نیست ولی به نظر می‌رسد که لااقل بعضی از این موارد ربطی به تسامح در مصداق ندارد، یک: در بحث موضوع در استصحاب است. این آبی که قبلاً متغیر بوده و کان نجسا، الآن تغیرش را از دست داده، به عقل مراجعه می‌کنیم می‌گوید این غیر از آن است و با آن موضوع فرق دارد، به عرف مراجعه کنیم عرف می‌گوید این همان است. در عین اینکه از عرف سؤال می‌کنیم می‌گوئیم آب قبلی متغیر بود ولی الآن

زوال تغییر پیدا کرده. باز این را می‌گوئید همان است؟ یا به تعبیر دیگر وحدت بین قضیه‌ی متیقّنه که در اساسش قبلاً تأمل کردیم و گفتیم دلیلی بر این نداریم، ولی روی مبنای مشهور که قضیه‌ی متیقّنه و مشکوکه باید یکی باشد عرف مسامحه می‌کند و می‌گوید این همان است.

اگر ما بگوئیم موضوع برای نجس آب متغیر است که این الآن آب متغیر نیست و اگر عرف بخواهد به این بگوید آب متغیر، این استعمال مجازی می‌شود و تسامح در صدق است. اینجا هم تسامح در مصداق که نیست که بگوئیم یک چیزی که لیس بمصداق الماء آمده مصداق قرار داده، عرف می‌گوید این همان آب است و آن آب متغیر نجس بود و این هم همان است، در حالی که می‌دانیم تغییر ندارد.

ما یک مواردی را داریم، تا اینجا به این ضابطه رسیدیم، طبق آنچه مرحوم همدانی و مرحوم آملی فرمودند، یک تطوراتی هم در این بحث‌ها واقع شده که باید به آن توجه داشته باشید. یک وقتی فقها می‌فرمودند «لا عبرة بالمسامحات العرفية في التحديدات» هر جایی شارع حدّی بیان کرده و ما گفتیم «کلّ ما لم یحدّده شارع فهو موکولٌ إلى العرف» این مطلب قبلی بود که اثبات کردیم، حالا آمدیم با بیان این دو فقیه بزرگ فنی‌تر کردیم چون هم مرحوم آملی و هم مرحوم همدانی واقعاً از استوانه‌های فقاقت هستند. با تفکیک بین مسامحات در مصداق و مسامحات در صدق، اگر یک مواردی در فقه و اصول داشته باشیم که مسامحاتی است که فقها همه قبول کردند، اگر بتوانیم همه‌ی اینها را در باب مسامحه‌ی در مصداق بیاوریم این ضابطه باقی می‌ماند اما اگر نتوانیم همه را بیاوریم در باب مسامحی در مصداق باید ببینیم چکار باید بکنیم.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ